

عشق در هفت اورنگ جامی با تکیه بر یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون وی*

ماندانا علمی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد آزاد شهر - ایران

سید احمد حسینی کازرونی^۲

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - ایران

چکیده

عشق و محبت از اساسی‌ترین مباحث عرفان نظری و عملی است. در واقع، تجلی عشق است که تمام مراتب خلقت را ایجاد می‌کند و به ظهور می‌رساند و در مسیر کمالیه موجودات به سوی حق نیز همین عشق است که ایجاد حرکت و کمال می‌کند و مرتبه به مرتبه، آن‌ها را تا خود حق می‌رساند. بحث عشق در ادبیات فارسی دامنه‌ای گسترده‌ای دارد. داستان عشق لیلی و مجنون از جمله منظومه‌های غنایی فارسی است که از دیر باز مورد استقبال نویسندگان و شعرای فارسی زبان و غیر آن گرفته است، همچنین داستان «یوسف و زلیخا» نیز از جمله داستان‌هایی است که در ادبیات فارسی باز نمودی گسترده داشته است. غور و تفکر نمود در هر یک از این داستان‌ها یعنی قصه‌ی عشق «لیلی و مجنون» و «یوسف و زلیخا» هر یک جان و روحی دوباره به کالبد آدمی می‌بخشد و آینه‌ی زنگار گرفته‌ی درون را صیقل می‌دهد. جامی در تعریف عشق به این نتیجه رسیده که دل سراپرده عشق است و آن دلی که از عشق بی‌بهره است جسمی بی‌حیات است. وی معتقد است که جهان و هر چه در اوست از نفخه‌ی عشق آفریده شده است او عشق را گوهر و اکسیر حیات می‌داند که باعث سرزندگی و سازندگی آدمی است و همگان را به عشق ورزی ترغیب می‌کند.

واژگان کلیدی: عشق، جامی، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۲۵

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: Mandana_Alimi@yahoo.com

۲- پست الکترونیکی: Sahkazerooni@yahoo.com

پیش‌گفتار

سؤال اصلی تحقیق: زوایای عشق در دو اثر ارزشمند "یوسف و زلیخا" و "لیلی و مجنون" جامی چگونه ارائه گردیده است.

فرضیه تحقیق: عشق و زوایای آن با ژرف‌اندیشی جامی بسیار زیبا و دقیق به تصویر کشیده شده به طوری که با خواندن این دو اثر پی به احساسات لطیف و پاک وی می‌بریم. هدف از نگارش مقاله: نگاهی دقیق به دیدگاه جامی در زمینه عشق در هفت اورنگ با تکیه بر دو داستان "یوسف و زلیخا" و "لیلی و مجنون" است که همان پاسخ‌گویی به سؤال اصلی مقاله و در جهت رسیدن به اهداف متعالی‌تر و همچون دستیابی به مقام قرب الهی است. پرداختن به دیدگاه جامی به عنوان عارف جام و یک شاعر بلندنظر می‌تواند در تفهیم عشق ما را یاری رساند و هم‌چنین شناخت جایگاه عشق در سخنان شیوا و فصیح جامی است.

مقدمه

نخستین بشر آدمیت خود را با عشق آغاز کرد، عشق آدم به حوا، که نیمی از وجود خودش بود، شروع آدمیت آنان است چرا که آدم کمال خود را در حوا یافت و توانست بر پاهای عاطفه خود بایستد و گفته‌اند عاشق همیشه بخشی از وجود خود را در معشوق می‌یابد، عشق آغاز آدمیزادی است یعنی انسان با عشق آغاز می‌شود. ابیات فارسی پر از تعبیر عشق و حالات و توصیفات آن است.

«عرفا، عشق و محبت را اصل و اساس حیات و پایه و مایه‌ی بقای موجودات عالم دانسته‌اند و شاید اگر واژه عشق را از ادبیات ملت‌ها و از عرفان اقوام و نژادها برداریم دیگر چنان چیزی باقی نماند. عشق را کلید تربیت انسان گرفته‌اند و این واژه همواره از واژه‌های کثیر الاستعمال بوده و همواره مردمان جهان با شنیدن آن، نوعی آرامش، احساس می‌کنند. می‌گویند انسان موجودی عاشق‌پیشه است و عشق، موجب می‌شود که انسان عاشق، پدیده‌های جهان را زیباتر ببیند و حوادث و سختی‌های زندگی را بهتر و بیشتر تحمل نماید، شاید بر این اساس بوده است که از گذشته‌های دور از آن به اکسیر محبت و یا کیمیای عشق یاد نموده‌اند.» (حق شناس، ۱۳۸۹: ۴۳)

در فضیلت عشق، همان بس که زشتی‌ها را به زیبایی و تلخی‌ها را به شیرینی مبدل می‌سازد

و ناعاشقان را جهد و کوشش بسیار باید تا در زمره‌ی عاشقان درآیند، چه این موهبتی است که به هر کس عطا نشود.

روشن و آشکار است که عشق و حالات عاشقان موضوعی همگانی است و در میان جوامع و نسل‌ها به گونه‌های متفاوت خود را نمایان می‌سازد، آدمیان از دیر باز تا به حال به نظم و نثر از عشق سخن گفته و می‌گویند، به راستی اگر این موهبت الهی نبود، نیمی از ادبیات جهان یا اکثر آن در پرده‌ای از ابهام و پوشیدگی می‌ماند و مجال بروز نمی‌یافت و قلب سرشار از عشق انسان‌ها پر از ناگفته‌ها و رازها می‌شد.

یکی از محورهای اساسی اندیشه‌ی جامی را عشق تشکیل می‌دهد. در نظر او همه چیز با عشق معنا می‌شود و بدون آن مفهومی در بر ندارد. نکته‌ی مهم در مورد عشق از دیدگاه جامی این است که وی عشق مجازی را پلی برای رسیدن به عشق حقیقی می‌داند و معتقد است که برای گذشتن، از دریای مجاز و نایل شدن به دریای حقیقی از التزام به کشتی عشق‌گریزی نیست و بدون آن طی این مراحل امکان ندارد.

عشق حقیقی و عرفانی در تفکر جامی، عشق به خداست و بقیه، همه مجازی‌اند، یعنی در حقیقت، عشق نیستند بلکه صورتی از عشق دارند و از آن جایی که همه‌ی افراد، صلاحیت و قابلیت عشق به ذات الهی را ندارند، متناسب با شأن و استعداد و مرتبه‌ی وجودی خودشان به کمالات و زیبایی‌ها مجذوب می‌شوند.

همان‌طور که در چکیده‌ی مقاله مطرح گردید این مقاله به بررسی مقام عشق در دو داستان «لیلی و مجنون» و «یوسف و زلیخا» پرداخته است.

عشق در هفت اورنگ

عشق از عناصر عمده و اساسی بینش و حرکات عرفانی است. راه بی پایان آن هرگز برای انسان به انتها رسیدنی و عطش آن سیراب شدنی نیست / محی الدین ابن عربی درباره‌ی تعریف عشق که آن را دین و ایمان خود می‌داند، می‌گوید: «هر کس که عشق را تعریف کند، آن را نشناخته و کسی که از جام آن جرعه‌ای نچشیده باشد، آن را نشناخته و کسی که گوید که از آن جام سیراب شدم، آن را نشناخته، که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند.» (ابن عربی، ۱۳۸۵: ۱۱۱)

«عشق مهم‌ترین وسیله و راه رهایی روح از قفس تنگ تن و زندان دنیاست، زیرا نفس انسان که مشتاق اتصال به مبدا خویش است از راه محو هستی و فنای در حق به این مقصد عالی می‌رسد جایی که از وصول به حق عاجز می‌شود، عشق رهنمای اوست». (رحیمی زنگنه، ۱۳۸۷: ۱۷)

هر کجا سخن از عشق می‌رود، در نهایت به عشق معشوق ازلی ختم می‌گردد. جامی مردی خدایی است و اشعارش این را نشان می‌دهد که عشق در رنگ‌های مختلف اگر چه جلوه کند باز به یک نقطه معلوم و روشن می‌رسد و آن هم عشق خدایی است. با مردم جامعه صمیمی و حرف‌ها دارد و از عشق سخن می‌گوید و با آنها به دنیای عشق واقعی که همان عشق عارفانه است به پرواز در می‌آید. پیر شارون «پدیده‌ی عشق را پیوندی می‌داند که همه اجزای عالم را به سوی هم می‌کشاند و به یکدیگر وصل می‌کند عشق در حقیقت عامل ترکیب کننده‌ی جهان است. عشق عنصری نامرئی است که ترکیبی به عنوان جسم می‌آفریند و پایدار می‌سازد». (هاشمی، ۱۳۸۲: ۱۳۳)

«جامی بر این عقیده است که عاشق درجات عشق را طی کرده، در این راه رنج زیادی را تحمل می‌کند. از کبر و غرور، خویشتن بینی، غبار و هستی خود پاک گردیده است و به درجه‌ای می‌رسد که در چشم شهود، خویش، جمله معشوق می‌گردد، یعنی به معشوق می‌نگرد و خود را در عین او می‌بیند یا در خود می‌نگرد و همگی خود را، او می‌یابد و می‌گوید: عجب کاری است! چون من همه معشوق شدم عاشق کیست؟ اینجا در چشم شهود خویش عین معشوق آمد. معشوق و عشق و عاشق، هر سه یکی است اینجا چون وصل در ننگند، هجر را چه کار دارد. (افصح زاده، ۱۳۷۸: ۴۳۳)

مقام و منزلت عشق

دل خالی از عشق، دل نیست و دل بی‌عشق، بیهوده است همچنان که صفحه بی‌آینه نمایانگر چیزی نیست، از دل بی‌عشق نباید انتظار نور و روشنایی داشت. و دلی که از عشق تهی است، پشیزی نمی‌ارزد، پس عشق مقام بلندی دارد.

جامی در تعریف عشق به این نتیجه رسیده که دل سراپرده عشق است و آن دلی که از عشق بی‌بهره است جسمی است بی‌حیات، وی معتقد است که جهان و هر چه در اوست از

عشق آفریده شده است او عشق را گوهر و اکسیر حیات می‌داند که باعث سرزندگی و سازندگی آدمی است و همه را به عشق ورزی ترغیب می‌کند:

دل فارغ ز درد عشق دل نیست	تن بی درد دل جز آب و گل نیست
غم عشق از دل کس کم مبادا	دل بی عشق در عالم مبادا
فلک سرگشته از سودای عشق است	جهان پر فتنه از غوغای عشق است
اسیر عشق شو که آزاد باشی	غمش بر سینه نه تا شاد باشی

(جامی، ۱۳۸۵: ۵۹۳)

جامی عشق و سختی‌های راه پرخطر آن را دردناک ولی آرام‌بخش می‌داند و می‌فرماید هیچ کس فارغ از عشق نیست:

هر چند که عشق دردناک است	آسایش سینه‌های پاک است
از محنت چرخ و از گون گرد	بی دولت عشق کی رهد مرد
کس ز آدمیان چه دون چه عالی	از معنی عشق نیست خالی

(همان: ۷۵۸)

بنا به گفته جامی عشق بهترین و بالاترین، مقبول‌ترین افسانه و مطبوع‌ترین ترانه جان بخش و سرود هستی است زیرا سینه‌ی آدمی کانون عشق است:

مقبول‌ترین فسانه عشق است	مطبوع‌ترین ترانه عشق است
--------------------------	--------------------------

(همان: ۷۵۹)

عشق اساس آفرینش

عشق را راز آفرینش، منشأ کارهای خطیر، اساس شور و شوق و وجد و مبنای آفرینش و وجود می‌دانند. «حرکت ستارگان سوز و گداز خورشید، پرتو افشانی ماه، نغمه‌ی آبشار، زمزمه‌ی جویبار، صوت هزار، طراوت گلزار، آهنگ فرح بخش نسیم بهار همه نمودارهای هیجان و حرکت التهایی است که از عشق معشوق و معبود ازلی در اجزای عالم ساری و جاری گشته، ذره‌ای نیست که چرخ زنان در هوای وصل خورشید جمال معشوق در رقص و حرکت نباشد، قطره‌ای نیست که در هوای دریای وجود دوست هر دم به شکلی و هر لحظه به صورتی

جلوه نکند». (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۳۵۶) عرفا در این پردازش، با عنایت به معشوق بر این عقیده‌اند که: «اساس و بنیاد هستی بر عشق نهاده شده و جنب و جوشی که سراسر وجود را فرا گرفته به همین مناسبت است، پس کمال واقعی را در عشق باید جست». (محمد معین: زیر ماده عشق)

بنا بر عقیده عموم اهل معرفت، «ذات باری تعالی و تقدس خواست، گنج پنهان خویش را آشکار کند، آفرینش خلق را آینه ظهور زیبایی گردانید». (میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۷۱) جامی ارتباط جهان با خدا را آینه و آینه آرا تصور می‌کند و می‌گوید عالم از سایه جمال مطلق، حائز جمال شده است و از این رو سودایی جمال است و نتیجه می‌گیرد که زیبایی، انگیزه عشق است:

تویی آینه‌ه او آینه‌ه آرا تویی پوشیده و او آشکارا

(جامی: ۵۹۳)

جامی در داستان لیلی و مجنون باز هم از عشق صادقانه دم زده است و برای عشق ارجی ویژه قایل است. وی عشق را راز آفرینش و رمز هستی و محور حیات عالم دانسته است و بیان می‌دارد که بنیاد هستی بر عشق نهاده شده و محبت پایه و اساس زندگی و بقای موجودات عالم را موجب می‌شود و جنبش و حرکت زمین و آسمان‌ها و همه‌ی موجودات به وجود عشق وابسته است:

چون صبح ازل ز عشق دم زد عشق آتش شوق در قلم زد
از لوح عدم قلم سرفراشت صد نقش بدیع بیکران کاشت
هستند افلاک زاده‌ی عشق ارکان به زمین فتاده‌ی عشق
بی عشق نشان ز نیک و بد نیست چیزی که ز عشق نیست خود نیست

(همان: ۷۵۷)

جامی با بهره‌گیری از عنصر خیال، سقف بلند نیلگون آسمان را نیلوفر بوستان عشق می‌داند:

این سقف بلند لاجوردی روزان و شبان به گرد گردی
نیلوفر بوستان عشق است گوی خم صولجان عشق است

(همان: ۷۵۸)

بدین ترتیب، عالم در عینیت خویش پایدار گشت و عشق و محبت، اصل ایجاد خلایق و سبب ابدی حقایق گردید.

فطری بودن عشق

عشق، عطیه‌ای الهی در وجود انسان است و خواهد بود. از هجویری نقل شده است که می‌گوید: «اگر دنیا تلاش کند که محبت را به خود جذب کند نمی‌تواند و اگر سعی کند آن را از خود دور نماید، باز هم نمی‌تواند، چرا که عشق عطیه‌ای الهی است و از مقوله‌ی اکتساب می‌باشد. عشق مقوله‌ی الهی است. (هجویری، ۱۳۸۹: ۳۹۸) بنا به گفته جامی عشق یکی از امیال فطری به شمار رفته که از بدو خلقت، همواره مصاحب و همراه سایر امیال بشر است به گونه‌ای که خلقت انسان نیز بر عشق بنا شده و دوست داشتن از حالات جدایی ناپذیر روح انسان سالم است:

چو دایه مشک می بی ناهه دیده	به تیغ عاشقی نافم بریده
چو مادر بر لبم پستان نهادست	ز خون خواری عشقم شیر دادست
اگر چه موی من اکنون چو شیرست	هنوز آن ذوق شیرم در ضمیرست

(جامی: ۵۹۴)

آتش عشق

در تعبیر عرفانی عشق به علت اینکه عاشق را می‌سوزاند و کانون قلبش را به جوش می‌آورد به آتش تشبیه شده مانند «آتش دلبر» در گفته‌ی مولانا اشاره به عشق دارد:

برو ای دل به سوی دلبر من	بدان خورشید شرق و شمع روشن من
در آ در آتش زی‌را خلیلی	مرم ز آتش نه ای نمرود بد ظن

(غزل / ۱۹۱۵)

بر اساس اعتقادات مولانا، «عشق چنان آتش نیرومندی است که جز خدا، تمام موجودات دیگر را مسپی سوزاند و نابود می‌کند. این سوختن برای تکامل انسان‌هایی که از خاک و گل سرشته شده‌اند ضروری است. عشق آتش خداوند است که جز معشوق همه را می‌سوزاند».

(کزازی، ۱۳۹۰: ۳۸) در داستان یوسف و زلیخا، از محفلی سخن رانده می‌شود که زلیخا مهیا ساخته است در این مجلس زنانی حضور یافته‌اند که فقط از یوسف جز شنیده‌ها هیچ به یادگار ندارند و منتظرند تا آن چه را از جمال بی‌همتای یوسف شنیده‌اند را به چشم خویش ببینند ولی بی‌خبر بودند از این که هر چشمی را یارای دیدن یار نیست و ظرف وجودی آنان کوچک‌تر از آن است که تاب تحمل جلوه‌ای از حق که در جمال یوسف هویدا بود را داشته باشند. آری آن زمان که دیده بر یوسف می‌گشایند آتش عشق‌های مجازی در وجودشان شعله‌ور می‌گردد:

زنان مصر کان گلزار دیدند	ز گلزارش گل دیدار چیدند
به یک دیدار کار از دستشان رفت	زمام اختیار از دستشان رفت
ز زیبا شکل او حیران بماندند	ز حیرت چون تن بی‌جان بماندند
چو هر یک را دران دیدار دیدند	تمنا شد ترنج خود بریدند
ندانسته ترنج از دست خود باز	ز دست خود بریدن کردند آغاز

(جامی: ۶۹۲)

حیات بخشی عشق

عشق را راز و رمز زندگی و نیرو و جنب و جوش و تکامل دانسته‌اند. «عشق ملاطی است که خشت خشت عالم هستی را به هم پیوند زده است و در تکاپو و حیات و جوشش قرار داده است. عشق، نردبان تکامل و مولد حیات و تأمین کننده نشاط و قدرت است». (حق شناس، ۱۳۸۹: ۹۳) عشق، افسرده را شاداب و مأیوس را با انگیزه و مرده را زندگی می‌بخشد.

هنر و فضیلت عشق تا بدان اندازه است که شرابش مرده را زنده می‌کند و زنده واقعی، زنده به عشق است. جامی معتقد است که نیروی عشق، فقیر را توانگر و پیر را جوان می‌کند و از حیث توان بخشی و نیروزایی، هم سنگی ندارد. در واقع عشق نیرویی است که انسان را از خاک به افلاک می‌رساند:

توانگر ساخت بعد از فقیری	جوانی داد بعد از ضعف و پیری
به چشم نور رفته نور داد	وزان بر رو در رحمت گشادت

(جامی: ۷۳۰)

عشق مایه‌ی صفای باطن و تهذیب نفس

عشق علاوه بر آن که سبب شادی و خرمی است، مایه‌ی صفای باطن و تزکیه نفس نیز می‌باشد و صفاتی چون بخشندگی و بی‌اعتنایی به مادیات و دل‌بستگی‌های دنیوی و پرهیز از خودخواهی و نخوت از تأثیرات عشق است. جامی بیان می‌کند که عشق صیقل دهنده تن و جان است و می‌تواند آزمندی و عیب‌ها را از وجود آدمی بزدايد و نفس را تربیت و پاک گرداند.

خوش آن کس کو رهایی یابد از خویش کند در دل چنان جا دلبری را نه بویی باشدش از خود نه رنگی نه دل در تاج و نی در تخت بندد اگر گوید سخن با یار گوید نیارد خویشتن را در شماری رخ اندر پختگی آرد ز خامی تو هم جامی تمام از خود برون آی	نسیم آشنایی یابد از خویش که گنجایی نماند دیگری را نه صلحی ماندش با کس نه جنگی ز کوی او هوس ها رخت بندد و گر جوید مراد از یار جوید نگیرد پیش غیر از عشق کاری ز بود خود برون آید تمامی به دولت خانه‌ی سرمد درون آی
--	---

(جامی : ۷۰۷)

راه گشایی عشق

عشق کلید درهای بسته و درمان هر دردی است. «گر چه عشق سخت و صعب است، اما سرانجام پیروزی از آن عشق است». (شاکر، ۱۳۸۸ : ۴) بر این اساس جامی می‌گوید که عشق کلید در مقصود و اولین پله‌ی رسیدن به کمال است و شرط پذیرفته شدن است، عشق صورت ظاهری را نمی‌پذیرد و از ظواهر می‌گذرد:

بگفت ار پا نشد در عشقت از جای که بی جام می صورت کشیدن ولسی باید که در صورت نمایی چو خواهی رخت در منزل نهادن	برو عاشق شو آنکه پیش ما آی نیاری جرعه‌ی معنی چشیدن وزین پل زود خود را بگذرانی نباید بر سر پل ایستادن
--	---

(جامی : ۵۹۴)

رابطه‌ی عشق و زیبایی

از نظر عارفانی که مشرب عرفانی آنها مبتنی بر عشق است موضوع حسن و زیبایی بسیار مهم است، از این رو آنان را عارفان مکتب جمال نیز خوانده‌اند، «آنان عشق زیبا رویانی که در نظر می‌آیند شمه‌ای از عشق به آن زیبایی نادیدنی می‌دانند که تنها موجودی که سزاوار عشق ورزیدن است، انسان آینه‌دار جمال مطلق حق است، پس بدون تردید در این جنبش، عشق به حسن و زیبایی از لوازم اصلی شناخت و محبت حق به شمار می‌رود». (ریتر، ۱۳۷۷: ۵۶۹) در نظر عارف جام، عشق وسیله عروج انسان به عالم بالاست. عشق بالی است که عاشق با آن به عالم ملکوت پرواز می‌کند و سرانجام به مدد عشق به حقیقت می‌پیوندد. معشوق ازلی ابتدا در پرده‌ی خلوت جای داشت. وجودش از نقش دویی دور بود و عالم در کنج نیستی قرار داشت سپس به صورت مظاهر مختلف تجلی نمود:

برون زد خیمه ز اقلیم تقدس تجلی کرد بر آفاق و انفس
ز هر آینه‌ی بنمود رویی به هر جا خاست از وی گفتگویی

(جامی: ۵۲۶)

وقتی معشوق ازلی متجلی می‌شود، عشق نیز آشکار می‌شود. عارف جام زیبایی و دلربایی یوسف و لیلی و دیگر زیبارویان عالم را، بازتابی از جمال و لطف مطلق حق می‌داند:

جمال اوست هر جا جلوه کرده ز معشوق عالم پرده بسته
به هر پرده که بینی پردگی اوست قضا جنبان هر دل بردگی اوست

(همان: ۵۹۳)

عشق درد بی‌درمان

بی‌درمانی درد عشق و شفا ناپذیری رنج عشق، به سبب آن است که گفته‌اند: «معشوق چون به استار عزت متعجب بود و خود را به کس ننماید، بلکه کس را طاقت دیدار او از غایت ظهور او نبود، درد عاشق بی‌درمان بود و محتشش بی‌پایان بود ... چون محبوب در مکان نیاید و محب از مکان تجاوز نکند، درد دل محب ابدی بود و اندوه جانش سرمدی بود». (همدانی، بی تا: ۶۸) هر چند که عشق و جان دو امر نهانی‌اند اما زبان حال عاشق بیانگر عشق درونی است و

هیچ بیماری، صعب‌العلاج‌تر از بیماری عشق نیست. اما منظور جامی از بی‌درمان بودن درد عشق این است که درمان‌های معمول و رایج در مورد عشق بی‌فایده است و تأثیری ندارد، از طرفی، روشن است که وصال، درمان درد عشق است اگر چه خود عشق، دوی همی دردهاست:

بگفت آری ولی معذور میدار که من بودم ز درد عاشقی زار
به دل شوقی که پایانی نباشد به جان دردی که درمانی نبودش

(جامی : ۷۲۸)

پایداری در عشق

«عاشقی آن است که پایدار باشد و عشق پایدار عشقی است که معطوف به معشوق پایدار باشد، اگر معشوق، ناپایدار و ناماندگار باشد، عشق او هم ماندنی و پایدار نیست و از این جهت شایسته‌ی عشق نامیدن هم نمی‌باشد». (مؤحد، ۱۳۸۲ : ۲۴۱) جامی می‌گوید آن که در عاشقی صادق، پاک باز و ثابت قدم باشد سرانجام به کام خواهد رسید همان گونه که زلیخا در راه رسیدن به یوسف ثابت قدم بود:

به صدق آن کس که زد در عاشقی گام به معشوق برآید آخرش نام
که آمد در طریق عشق صادق که نامد بر سرش معشوق عاشق
زلیخا را چه صدقی بود در عشق که یکسر عمر خود فرسود در عشق
به طفلی در که لعبت باز بودی به نورس لعبتان دمساز بودی

(جامی : ۷۲۸)

نتیجه

در نگاه جامی آن چه انسان را به اصل خدا می‌رساند، رها شدن از قید تن و تعلقات نفسانی است و آن که می‌تواند ترک و قطع همه پیوستگی‌ها و دل‌بستگی‌ها را در انسان ممکن سازد عشق است. جامی عشق را روش صوفیان برای پالایش دل به شمار می‌آورد و آرزو می‌کند که هیچ دل بی‌غم عشق مباد. وی معتقد است که عشق از خود پرستی رهایی پیدا می‌کند، و به

سوی معبود به پرواز در می‌آیید.

از دید جامی عاشق واقعی غرور و تکبر ندارد. عشق حصار خودخواهی را فرو می‌ریزد و تواضع آور و فرو شکن و آرامش بخش است و این به اعتبار حقیقت عشق است زیرا عشق همان خروج از نفس و عبور از خویشتن است و جامی در تعریف عشق به این نتیجه رسیده که دل سراپرده عشق است و آن دلی که از عشق بی‌بهره است جسمی بی‌حیات است، وی معتقد به جهان و هرچه در آن است از نفخه‌ی عشق آفریده شده است او عشق را گوهر و اکسیر حیات می‌داند که باعث سرزندگی و سازندگی آدمی است و همگان را به عشق ورزی ترغیب می‌کند. عارف جام زیبایی و دلربایی زیبا رویان عالم را، بازتابی از جمال حق می‌داند، به نظر وی کسی که به جهان زیبایی عشق می‌ورزد؛ در حقیقت دوست‌دار خداوند بوده است. و عشق به زیبارویان پلی برای رسیدن به عشق الهی و ربانی است. بنابراین در عرفان جامی حُسن و عشق در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. در داستان یوسف و زلیخا این نکته برای ما جالب است که هر چشمی را یارای دیدن یار نیست و ظرف وجودی افراد کوچک‌تر از آن است که تاب و تحمل جلوه‌ای از حق را داشته باشد. جامی این تجلی را در جمال یوسف بر ما جلوه گر می‌سازد. در تقارن میان عشق و زیبایی در داستان یوسف و زلیخا می‌توان گفت که خصوصیت عشق زلیخا آن بود که او را بالا برد (یعنی او را از یک علاقه هوسناک به یک رابطه معنوی می‌کشاند) شاعر معتقد است عشق فقیر را توانگر و پیر را جوان می‌کند، در واقع عشق نیروی است که انسان را از خاک به افلاک می‌رساند.

در بیان شاعر عاشق و معشوق باهم یک دل و یک رنگ می‌شوند و بین آنها وحدت و اتحادی وجود دارد که عاشق چون از خودی خود خالی می‌شود، در وجودش جز عشق چیزی باقی نمی‌ماند. عشق مجنون از نوع عشق محمود است که در فضای داستان از خود بی‌خود می‌شود و در خود نمی‌نگرد و تمام هستی خویش را در معشوق می‌بیند. قبله نظر مجنون بر حسب ظاهر، لیلی است اما به حُسن حقیقت لیلی، آینه‌ای بیش نیست که عکس جمال مطلق در آن بیان گردیده است. و عشق مجازی فقط زمانی می‌تواند به عنوان پلی به سوی عشق حقیقی محسوب شود که اول از "عشق حیوانی" و شهوت نفسانی جدا باشد و هیچ زمانی حتی لحظه‌ای میل به آن نه در نیت و نه در عمل وجود نداشته باشد.

در حقیقت بی‌قراری و بی‌تابی در عشق محصور در جان زلیخا بود، اما در مسیری طولانی وصال و اتحاد بین یوسف و زلیخا میسر می‌شود. زلیخا از عشق مجازی به عشق حقیقی رسید و پس از آن که با یوسف وصلت کرد کوشش‌های حقیقت در وی می‌آویزد و از چنگ یوسف و عشق مجازی که عمرش را در آن می‌گذراند می‌گریزد، همچنین در داستان لیلی و مجنون هم شاعر اشاره دارد که در پی آخرین دیدار مجنون با محبوب خود به لحاظ روحی به چنین تحولی می‌رسد که عشق او نسبت به لیلی به عشق مطلق و نوعی عشق عرفانی بدل می‌شود. دیدگاه وی این گونه است که عشق مجازی می‌تواند مقدمه رسیدن به عشق الهی و حقیقی باشد. عشق انسان را به فضایل دعوت می‌کند و از همه ذایل پاک می‌سازد همان طور که زلیخا و مجنون توسط عشق پاک گردیدند. و به سرمنزل مقصود رسیدند.

منابع و مأخذ

۱. ابن عربی، م، ۱۳۸۵، *فصوص الحکم*، برگردان متن و توضیح صمد موحد، تهران: کارنامه.
۲. افصح زاده، ا، ۱۳۷۸، *نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی*، تهران: مرکز مطالعات ایران.
۳. جرجانی، ا، ۱۳۵۲، *ذخیره خوارزمشاهی*، مقابله و تصحیح و تحشیه و تفسیر محمد حسین اعتمادی، محمد شهرزاد، جلال مصطفوی، تهران: انجمن آثار ملی.
۴. جامی، ع، ۱۳۸۶، *مثنوی هفت اورنگ*، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: اهورا، چ دوم.
۵. جامی، ع، ۱۳۷۶، *گزیده هفت اورنگ*، تصحیح کرامت تفنگدار، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. جامی، ع، ۱۳۷۳، *لوايح*، تصحیح یان ریشار، تهران: چ اساطیر.
۷. جامی، ع، ۱۳۱۳، *لیلی و مجنون*، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: بی نا.
۸. جعفری، م، ۱۳۵۲، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، تهران: شرکت سهامی انتشارات.
۹. حکمت، ع. ا، ۱۳۶۲، *جامی (متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منثور خاتم الشعرا)*، تهران: توس.
۱۰. ریتر، ه، ۱۳۷۷، *دریای جان*، ترجمه‌ی زریاب خوبی و بایبوردی، تهران: الهدی.
۱۱. رحیمی زنگنه، ا، ۱۳۸۷، *مرغ باغ ملکوت*، کرمانشاه: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرمانشاه.
۱۲. سجادی، ج، ۱۳۸۹، *فرهنگ اصلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: طهوری.
۱۳. شاکر، ک، ۱۳۸۸، *جلوه‌های عشق در شعر حسین منزوی*، فصل‌نامه تخصصی عرفان، سال ششم، شماره ۲۱، زنجان: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد زنجان.

- ۱۶۶ ————— فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - زمستان ۱۳۹۳، (ش. پ: ۲۲)
۱۴. غزالی، ا، ۱۳۵۹، *السوانح فی العشق*، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران.
۱۵. غنی، ق، ۱۳۵۵، ۱۳۵۵، *بحثی در تصوف*، تهران: زوار، چ دوم.
۱۶. کزازی، م، ج. و عبدی، ا، ۱۳۹۰، *آتش در آثار منظوم مولانا*، فصل‌نامه تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره هشتم، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر.
۱۷. مرتضوی، م، ۱۳۴۴، *مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی*، تهران: ابن سینا.
۱۸. میر قادری، ف، ا، ۱۳۸۴، *بررسی تطبیقی ویژگی‌های عشق در شعر حافظ شیرازی و ابن فارض مصری*، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره سوم، دوره ۲۲، ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی.
۱۹. موحد، ع، ۱۳۸۲، *عشق در مکتب و عرفان مولانا (عصاره‌ای از مجموعه‌ی احوال و افکار خداوندگار بلخ)*، تهران: آشیان.
۲۰. هاشمی، ج، ۱۳۸۲، *پیغام سروش*، تهران: علمی.
۲۱. هجویری، ع، ۱۳۸۹، *کشف المحجوب*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی تهران: سروش، چ پنجم.
۲۲. -----، ۱۳۷۳، *کشف المحجوب*، مقدمه قاسم انصاری، تهران: کتابخانه طهوری، چ سوم.

